

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هفتم، بهار ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۵، ص ۵ - ۳۴

انتقال دانش پزشکی هندیان به عالم اسلام

دکتر روح الله بهرامی*

هند، یکی از کانون‌های درخشان علم و تمدن و طب هندی یکی از شاخه‌های علمی ریشه‌دار جهان باستان بوده است. این دانش، با آموزه‌های دینی هندیان باستان و در ابتدایی‌ترین صورت خود با جادوگری و خرافات، در پیوند بوده است. طبیعت، پوشش گیاهی متنوع و بهره‌مندی از آن برای درمان طبیعی و گیاهی دردها و نیز آمیختگی گونه‌های ابتدایی طبابت با مسائل روحی و دینی باعث شد که طب هندی در شکل‌های مختلفی از جادوگری، روح‌درمانی، طب سوزنی و طب گیاهی بروز کند. این گونه‌های متعدد از طبابت در آن دوره تأثیر بسیاری بر جای گذاشت؛ روش‌های طبی هندیان مورد توجه مراکز علمی کهن، از جمله ایران باستان قرار گرفت؛ میراث طبی هندیان، مخصوصاً از عصر خسرو انوشیروان، در کانون‌های علمی نظیر جندی شاپور رواج یافت و با سایر مکتب‌های طبی ایرانی، یونانی و بابلی ترکیب شد و پس از ظهور اسلام و فتح سرزمین‌ها و مراکز علمی به دست مسلمانان، این میراث علمی به جهان اسلام انتقال یافت. نویسنده در این مقاله تلاش کرده است تا جایگاه دانش طبی هندیان و نقش اطباء آن دیار را در توسعه نفوذ دانش پزشکی هندی در جهان اسلام، بویژه در بار خلافت عباسی، نشان دهد.

واژه‌های کلیدی: تمدن اسلامی، هند، طب، جندی شاپور، طبقات الاطباء، تاریخ الحکما.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان.

مقدمه

از روزگاران قدیم، هندیان، علم طب را با انواع خرافه‌ها و مسائل ماورایی درهم آمیخته بودند و نخستین دانش‌های ایشان با عناصر اساطیری و مذهبی امتزاج داشت. آنان بیماری را نشانه خشم خداوند و علت آن را از حیوانات پنهان می‌دانسته‌اند؛ در زمان شیوع بیماری‌های مهلک، مثل طاعون و وبا، برای بخشش، به خداوند پناه می‌آورده‌اند. از همین‌رو، طب هندی همواره با دعاها، وردها و انواع طلسم‌ها همراه بوده است و برهمنان هندی، در نقش واسطه‌های نجات بخش، با اوراد و ادعیه مختلف برای مردم و خود خواستار شفا می‌شده‌اند.^۱

البته در طب هندی همپای اوراد و ادعیه، استعمال گیاهی نیز متداول شد و به تدریج، طبابت، استعمال دارو، جراحی و زخم‌بندی رواج یافت. از این‌رو، از هندوستان همواره به عنوان یکی از نخستین کانون‌های ظهور دانش پزشکی یاد شده است. ابن ابی‌اصیبه در *تاریخ الاطبا*، هندوستان را یکی از سرچشمه‌های دانش طب می‌داند و در فصل «کیفیه وجود صناعة الطب و اول حدودها» بیان می‌کند:

«ذکر کثیر من القدماء أن الطب ظهر في ثلاث جزائر في وسط الاقليم الرابع أحداها تسمى دودس و الثانية قسمی قنیدس، و الثالثة تسمى قو، و من هذه كان أبقرط. و بعضهم يرى أن المستخرج لهماى الكلدانيون. و بعضهم يقول أن المستخرج لهماى السحرة من اهل اليمن و بعضهم يقول بل الحرة من بابل او السحرة من فارس. و بعضهم أن المستخرج لهما الهند...»^۲

در هندوستان از قدیم الایام بیمارستان‌هایی تأسیس شده به طوری که برخی از مورخان تاریخ طب، قدمت آنها را به قرن ششم قبل از میلاد مسیح رسانده‌اند و آورده‌اند که براساس ادبیات هند، بودا در قرن ششم قبل از میلاد مسیح، برای هر ده قریه یک طبیب تعیین و برای ضعفا، بیچارگان و افراد فلج، بیمارستان تأسیس کرده است.^۳ فرزند

بودا نیز برای زنان بیمار آستن، بیمارستان‌هایی ساخته است. رعایت نظافت، دادن خوراک به بیماران و دقت در امور بهداشتی و نظافتی، از اصول و برنامه‌های این بیمارستان‌ها بوده است. ایران به عنوان همسایه هندوستان، علاوه بر روابط حسنه‌ای که از دوران‌های کهن با این کشور داشت، به لحاظ مناسبات علمی، به خصوص جذب عناصر طب هندی، نقش مهمی داشته است. پس از رواج اسلام در ایران، ایرانیان این دانش را به عالم اسلام منتقل کردند.

دقت در آثار مذهبی هندیان به خوبی نشان می‌دهد که علم طب در آن سرزمین، از بسیاری از مراکز تمدنی دیگر، کهن‌تر است. در آثاری نظیر Vid-Veda در زبان سانسکریت به معنای دانش است - مرض را خشم یزدان می‌دانسته‌اند و برهمنان - همان طور که گفته شد - پزشکان الهی محسوب می‌شده‌اند. از این رو، روحانیون، نخستین طبیبان هندی بوده‌اند، هندی‌ها در ۱۶۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، طب را علمی خدایی می‌دانسته‌اند. آنان، اصول و ضوابط تعلیم و تربیت و شئون اخلاقی خاصی برای اطبای معالج لحاظ کرده بودند و سوگندنامه‌ای شبیه سوگند نامه بقراط داشته‌اند. برخی از این اصول عبارت بودند از:

۱. نظافت و پاکیزگی؛

۲. ملائمت، مهربانی و ملاحظت؛

۳. پرهیز از معاشرت و شوخی بسیار با زنان؛

۴. شرط صلاحیت اخلاقی برای طبیب؛

۵. حوصله؛

۶. برآوردن نیازهای بیمار و مراقبت از او با دستورهایی که به ملازمان و پرستاران خود

می‌دهد.

در واقع، چهار رکن اساسی «طبابت» عبارت است از: طبیب، مریض، درمان و ملازم (پرستار). هندیان قدیم برای پرستاران و ملازمان اطبای خود، اصول و ضوابطی، نظیر معرفت و علم به طرز تهیه دارو و ترکیب آنها، پاک‌ی روح، پاک‌ی چشم و فداکاری را لازمه

پرستاری دانسته‌اند.^۴ به لحاظ رعایت بهداشت و درمان نیز اولین نشانه‌های توجه جدی به این امور در طب هندی دیده می‌شود.

از این‌رو بسیاری از مورخان و مؤلفان تاریخ علم طب، هندوستان را یکی از سرچشمه‌های اصلی ظهور دانش طب و داروشناسی دانسته‌اند. ابن ابی اُصیبعه از مسافرت و ارتباط اسقلیبوس، بانی دانش پزشکی، و استادش، هرمس، به سرزمین هند و فارس خبر می‌دهد.^۵

جورج سارتن، افکار مربوط به هوای موجود در کتاب نفس پزشک بقراطی را با افکار مشابه آن در ادبیات قدیم سانسکریتی که به وسیله ژان فیلیوزات Jeanfilliozat صورت گرفته، تأیید می‌کند و می‌گوید که [وی] متون مربوط به این موضوع راز آثار حکیمان هندی، چون چرکه (caraka)، بهله (Bhela) و سوسروته (susruta)، ترجمه و شرح کرده است. در این متن‌ها نظریه هندی درباره خاصیت و فضیلت هوا در تمام طبیعت و در اجسام زنده بیان شده است. البته، علی‌رغم شباهت‌های این دیدگاه‌ها، اختلاف‌هایی نیز در میان آنها وجود دارد. با وجود شباهت روایات هندی و یونانی، به احتمال بسیار، این طرز تفکر در هر یک از دو سرزمین، مستقل از یک‌دیگر و تنها از طریق مشاهده و تجربه به دست آمده که این امر ناشی از مطالعه و مذاقه هندی‌ها در امور طبیعت، هواها، باده‌ها و سرزمین‌هاست.

بسیاری از لغت‌های طبی، ریشه در زبان‌های هند و اروپایی، به خصوص سانسکریت دارند. طب اخلاطی، یکی از نظریه‌های رایج در هندوستان به شمار می‌رفته و حتی برخی از مورخان تاریخ طب بر این عقیده‌اند که یونانیان، این نظریه را از بیگانگان گرفته‌اند، این نظریه، در ایران قدیم و هندوستان ریشه‌ای بسیار کهن داشته و متداول بوده است.^۶

طب هندی در مکتب جندی شاپور

هندوستان همواره یکی از صادرکنندگان ادویه طبی، به سایر حوزه‌ها، اعم از

کشورهای هم‌جوار یا دوردست بوده است؛ بسیاری از آثار فکری هندی‌ها در طب، از طریق مراکز مختلف به صورت مستقیم و غیر مستقیم بر دانش طبابت و داروسازی دوره قدیم تأثیر گذاشت؛ ایران، مصر، بابل و یونان از مراکز عمده جذب این دانش بوده‌اند. طب هندی همواره با الهیات آمیخته بوده است و طبیبان هند باستان، عمدتاً از میان معبد‌ها و رهبران مذهبی برخاسته‌اند. طب هندی از راه‌های فوق‌الذکر در قرون بعدی تأثیر بسیاری بر طب اسلام بر جای نهاد، مخصوصاً از طریق مکتب پزشکی ایران، بسیاری از آثار و روش‌های طبابت و داروشناسی هندیان به جهان اسلام منتقل شد.^۸ طب ایرانی و هندی پیوندهای دیرینه‌ای با هم داشته‌اند و علاوه بر قرابت نژادی، هندوستان و ایرانیان دارای تجربه‌های واحد ابتدایی در زمینه طبابت بوده‌اند. پس از جدایی دو شاخه نژاد هند و ایرانی، ارتباطات این دو گروه نژادی هم چنان محفوظ ماند. در اسطوره‌های ایرانیان آمده است که نخستین پزشکی که به درمان می‌پرداخته تریته (Thrita)، پدر گرشاسپ، بوده که روش او علاوه بر هند، در ایران نیز به کار گرفته می‌شده است.^۹ این ارتباط علمی و فرهنگی، از دوره کهن تا عصر درخشان خسرو انوشیروان، به خصوص در شاخه طب تداوم یافت و در این دوران به اوج خود رسید. با ظهور تناقض‌ها و تعصب‌های فکری و مذهبی در میان فرقه‌های مسیحی ساکن در نواحی تحت تسلط روم شرقی (بیزانس) در ساحل شرقی مدیترانه، جنوب آسیای صغیر و شمال سوریه، مدارس علمی و فلسفی این مناطق تعطیل شدند و بسیاری از نسطوریان از مدرسه «ادسا» یا «الرها»، از شهرهای قدیم شمال سوریه و جنوب آسیای صغیر که در کنار رودخانه فرات واقع گردیده بود، رانده شدند و به قلمرو ایران پناه آوردند. خسرو انوشیروان، پادشاه دانش دوست و اندیشمند ایرانی، از این فرصت سود جست^{۱۰} و استقبال گرمی از علما، اطبا و فیلسوفان فراری به عمل آورد و با تکریم آنها، پشتیبان حکما و فلاسفه مکتب افلاطونی جدید شد. وی، مدرسه‌ای در شهر جندی شاپور تأسیس کرد که به مرکز ثقلی برای علما و دانشمندان فراری تبدیل شد. دانش و معارف یونانی، ایرانی و هندی در این مکان و برخی از مراکز دیگر تحت سلطه ساسانیان، درهم آمیختند و بارور شدند. از این رو، جندی شاپور واسطه انتقال بسیاری از

معارف دوره باستان، به خصوص در سه شاخه طب، نجوم، حساب و فلسفه، به دنیای اسلام شد.

در واقع، طب ایران در عصر ساسانیان و در مکتب جندی شاپور، تلفیقی از سه مکتب طبی ذیل بود:

۱. مکتب طب هندی؛

۲. مکتب طب ایرانی؛

۳. مکتب طب یونانی.

طب هندی، به خصوص از عصر انوشیروان در میان ایرانیان نفوذ عمده‌ای پیدا کرد، لذا آراء و نظریه‌های طبی هندیان در جندی شاپور جایگاه و مقام ویژه‌ای یافت و طبیبان بزرگ مکتب جندی شاپور را اعم از ایرانی، یونانی و سریانی، تحت تأثیر خود قرار داد.^{۱۱} و اطبای بزرگ ایرانی، چون برزویه طبیب و دیگران از آن سود جستند.^{۱۲} در کلیله و دمنه بهرامشاهی باب برزویه هند، به برخی از این نظریه‌ها در طب هندی اشاره شده است: «چون از لذات دنیا با چندان وخامت عاقبت آرام نمی‌باشد، هر آینه تلخی اندک که شیرینی بسیار ثمر دهد از شیرینی اندک کزو تلخی بسیار زاید و اگر کسی را گویند صد سال دائم در عذاب روزگار باید گذاشت چنانکه روزی ده بار اعضای تو از هم جدا می‌کنند و به قرار اصل و ترکیب معهود باز می‌برند، تا نجات ابد یابی، باید آن رنج اختیار کند و این مدت به امید نعمت جاوید بر وی کم از ساعت گذرد، پس اگر روزی صبر باید کرد در رنج عبادت و بند شریعت، عاقل از آن چگونه سرباز زند و آن را ظفیری بزرگ و کاری دشوار شمرد و بیاید شناخت که اطراف عالم، پر بلا و عذاب است و آدمی از آن روز که در رحم نطفه گردد تا آخر عمر یک لحظه از آن آفت نرهد که در کتب طبی چنین یافته می‌شود که آبی که اصل آفرینش فرزند آدم است چون به رحم بیوندد و به آن زن بیامیزد، تیره و غلیظ شود باز پیدا آید و آن را در حرکت آرد تا همچون آب پنیر گردد پس ماست شود آنگاه اعضاء قسمت پذیرد و روی پسر سوی پشت مادر باشد و روی دختر سوی شکم مادر و دستها بر پیشانی و زنج بر زانو و اطراف چنان فراهم و منقبض که گویی در صره (به

ضم صاد و فتح و تشدید راء، کیسه چرمین است) بستستی و نفس به حیلت می‌زند، زبر آن گرمی و گرانی شکم مادر و زیر او انواع تاریک و تنگی، چنانکه به شرح آن حاجت نباشد و چون مدت و رنگ او سپری شود و هنگام وضع حمل و تولد فرزند باشد، بادی بر رحم مسلط شود و قوت حرکت در فرزند پیدا آید تا سر سوی مخرج گرداند و از تنگی مخرج آن رنج بیند که در هیچ شکنجه آن صورت نتوان کرد و چون به زمین آید اگر دستی نرم به روی نهند یا نسیمی خنک بر وی وزد، درد آن با پوست باز کردن برابر باشد در حق بزرگان و آنگاه به انواع بلا مبتلی گردد، در حال گرسنگی طعام و در تشنگی آب نتواند خواست و بستن و گشادن و تنگی گهواره را خود نهایت نیست و چون ایام رضاع (شیرخوارگی) به آخر رسید مشقت تعلم و تأدب و محنت دارو، پرهیز و مضرت درد و بیماری افتد و پس از بلوغ، غم مال و فرزند و اندوه و خطر و شره کسب در میان آید و با این همه چهار دشمن متضاد از طبایع با وی همراه بلکه همخواب و حوادث و آفات و عوارض چون مار و کژدم و سیاع و گرما و سرما و باد و باران و هدم (خراب و ویران کردن) و فتک (به فتح اول و سکون دوم ناگاه گرفتن) و صواعق در کمین و عجز و پیری و ضعف اگر بدان منزلت بتواند رسید خود بر همه راجح و با این همه رنج قصد خصمان و بدسگالی دشمنان بر اثر آن‌ها خودگیر که این معانی هیچ نیستی و با او شرایط و عهود در فتستی که به سلامت بخواهد زیست، فکرت آن ساعت که میعاد اهل اجل فراز آید و فرزندان و اهل نزدیکان را بدرود باید کرد و شربت‌های تلخ که آن روزگار تجرع افتد واجب کند که محبت دنیا را بر دلها سرد کند و هیچ خردمند تزییع عمر در طلب آن جائز نشمرد چه بزرگ غبنی (زیان و خسارت در خرید و فروش) و عظیم عیبی باشد، باقی را به فانی و دائم را به زائل فروختی و جان پاک را فدای تن نجس داشتن، خاصه در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی به تراجع نهاده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته با آنچه ملک عادل انوشیروان بن قباد را...»^{۱۳}

به طور کلی، طب هندی در چند شاخه مهم خود، چون طب روان‌شناسانه و دینی، طب سوزنی،^{۱۴} طب گیاهی و گیاه درمانی در جندی شاپور مسلط بوده چنان که آثار این گونه

طب که اغلب در هند متداول بوده از این راه به دوره اسلامی انتقال یافته است. آثار هندی، در جندی شاپور خصوصاً در طب و داروسازی، به زبان ایرانی درآمد. کلیله و دمنه از جمله یادگارهای ترجمه در این عصر است. ابن ندیم از ترجمه کتاب هندی *السیرک* در این عهد یاد می‌کند و می‌گوید: این کتاب، دربارهٔ طب هندی بوده که از زبان پهلوی به زبان عربی ترجمه شده است. خسرو، برزویه طبیب را برای آوردن آثار هندی، مخصوصاً در زمینهٔ طب، به هندوستان اعزام کرده که شرح و تفصیل سیر و سیاحت برزویه در هندوستان و انتقال آثار هندی در کتاب‌های مختلف، به ویژه در مقدمهٔ کتاب *کلیله و دمنه*، ترجمهٔ ابن مقفع، آمده است.^{۱۵}

جمعی از اطباء هندی نیز در این زمان، به دربار خسرو انوشیروان آمدند و در انجمن‌های علمی و نیز مباحثه‌ها و مناظره‌هایی که در عهد خسرو انوشیروان تشکیل می‌شد، شرکت می‌کردند.^{۱۶} علاوه بر این، آثار طبی هند از طریق مصر نیز به جهان اسلام انتقال یافت. قفطی، دربارهٔ یحیی نحوی اسکندرانی در روزگار عمروعاص، فاتح مصر، داستانی نقل می‌کند که گرچه محققان و مورخان، با دلایل متعدد نقلی و عقلی آن را رد کرده و حکایت سوزاندن کتاب‌های علمی و فلسفی را قصه‌ای ساخته و پرداخته شده در دوره‌های بعدی دانسته‌اند، اما نقل داستان «زمیره»، از یاران بطلمیوس فیلادفوس که اقدام به جمع‌آوری کتاب‌های علمی، طبی و فلسفی سرزمین‌های مختلف، مانند هندوستان کرده^{۱۷}، واقعیتی تاریخی است که نشان دهندهٔ انتقال دانش طبی هندیان به مصر و از آن جا به یونان و سپس به حوزهٔ تمدن اسلامی می‌باشد. خود اعراب نیز، هم در روابط تجاری و هم از طریق ارتباط با حوزهٔ علمی ایران، به خصوص مکتب جندی شاپور، در انتقال طب هندی به جهان اسلام مؤثر بوده‌اند.

از جمله اطباء عرب که در مراکز علمی ایران تحصیل می‌کرده‌اند، حارث بن کلدی و ثقفی و احتمالاً نضر بن حارث بوده‌اند. این دو در عهد درخشش مرکز علمی جندی شاپور در این مکتب علم طب آموخته‌اند و قطعاً در این حوزه با اطباء و دانشمندان هندی که در

جندی شاپور فعالیت گسترده‌ای داشته‌اند، آشنا بوده‌اند؛ لذا طب ساده و گیاهی هندیان، می‌توانست توجه ایشان را جلب کند، مخصوصاً هنگامی که بدانیم میان طب هندی و طب آغازین اسلام، در اثر توصیه‌های حضرت نبی (ص) درباب بهداشت و طبابت، قرابت خاصی وجود داشته است.

در همان دوره صدر اسلام، حارث بن کله، شاگرد مکتب جندی شاپور که به دربار کسری نیز راه یافته بود به عربستان بازگشته بود. او و پسرش، نصر بن حارث، در انتشار علم طبابت و درمان بیماران در عربستان اقداماتی کرده‌اند.^{۱۸} توصیه حارث بن کله به معاویه درباب سلامتی نشان دهنده تأثیر طب ریاضت طلبانه هندیان و آثار آن در افکار این طبیب عرب است. قفطی در *تاریخ الحكماء* نقل کرده است: «ابوعمر و» آورده که حارث بن کله، در اول اسلام فوت شد و اسلام او به صحت نپیوست. [وی] گوید: امر کرد رسول‌الله صلی الله علیه و آله «سعد بن ابی وقاص» را که نزد «حارث» رود و استعلاج نماید از وی درباب مرضی که او را طاری شده بود و این حدیث دلالت می‌کند بر آن که جایز است مشاوره با اهل کفر در طب اگر از اهل آن باشد و حارث بن کله عودنوازی کردی و آن را نیز در «فارس» آموخته بود و تا زمان «معاویه» زندگانی کرد. معاویه از وی پرسید که چیست طب یا حارث؟ در جواب گفت: ازم یا معاویه! مراد از ازم جوع است و کنایت است از کم خوردن.^{۱۹}

علاقه هندیان به طب گیاهی و سنتی باعث شد که حتی هندیان مسلمان آن چه که در اسلام درباره بهداشت و طبابت به سبک قدیمی بیان شده و به «طب النبوی» معروف است از سنن و احادیث استخراج و به انضمام مختصر قانونچه ابن سینا در اوان تحصیل علم پزشکی، مطالعه کنند.^{۲۰} طب هندی از این لحاظ در داروسازی اسلامی نقش مؤثری ایفا کرده است. در هند قدیم به دلیل برخورداری از نعمت فراوان گیاهی و تنوع آن، از بسیاری انواع گیاهان دارویی، استفاده می‌شده است. معروف است که هندیان برای رفع امراض و دفع سموم مختلف، ۱۰۷ نوع گیاه دارویی می‌شناخته‌اند.^{۲۱} طب گیاهی و سوزنی

هند هم از طریق ایران، و هم به طور مستقیم، بر طب اسلامی تأثیر مهمی گذاشته است.

انتقال طب هندی به عالم اسلامی

تمام اطلاعات و علوم هندی که از قدیم به ایران راه یافته بود در مراکز علمی و فرهنگی عصر خسرو منسجم و نمودار شد، به خصوص طب هندی در مرکز علمی جندی شاپور و بیمارستان معروف آن متمرکز شده بود. اطلاعات زیادی درباره گیاهان دارویی مفید هندیان در این مرکز جمع‌آوری شده بود و تدریس طب هندی یکی از دروس رایج علمی آن مکتب بوده است. آثار طب‌په‌ندیان از سانسکریت به پهلوی ترجمه شد. احتمالاً در کنار سایر زبان‌های رایج در جندی شاپور، نظیر سریانی، یونانی و فارسی، زبان سانسکریت نیز نفوذ درخور توجهی داشته است. دلیل این مطلب، وجود آثار هندی یا ترجمه آنها به زبان فارسی و عربی در قرن‌های بعدی است.

عالمان هندی با حضور در مجالس خسرو، دیدگاه‌های جالبی درباره سلامت تن ارائه داده‌اند؛ رابطه میان تن و روان از جمله آرای درخور توجه اطباء هندی بوده است. چنان که یکی از اطباء هند در مجلس انوشیروان در پاسخ به سؤال خسرو درباره بزرگ‌ترین مصیبتی که انسان به آن دچار می‌شود، گفته است: «بیماری‌های جسمی که با دردهای روحی ضمیمه‌باشد، بزرگترین بدبختی و مصیبتی است که انسان به آن دچار می‌شود.» این پاسخ به نحوی بیانگر تفکر اطباء هندی در درک ارتباط عمیق میان جسم و روح است و پیوند امراض روحی و جسمی را با یکدیگر در اندیشه هندیان و مکتب طب هندی نشان می‌دهد.

ارتباط پزشکان هندی، حتی پس از تصرف مراکز علمی و فرهنگی ایرانیان به دست اعراب قطع نشد، بلکه با فتح این سرزمین و حتی فتح قسمت‌هایی از سرزمین سند و هند، اطباء و علمای هندی هنوز با مراکز علمی ایران ارتباط داشتند و با شروع نهضت ترجمه و توجه خلفا، امیران و بزرگان بنی عباس به علم، به ویژه طب، نجوم و حساب، علمای هندی نیز با مراکز علمی و فکری جهان اسلام ارتباط یافتند. یکی از اطباء هندی جندی شاپور، کنکه یا منکه هندی بوده است. وی که از هندوستان به ایران آمده و ظاهراً چند

کتاب را نیز از سانسکریت به پهلوی ترجمه کرده بود، مدتی را نیز در جندی شاپور اقامت گزید. این دانشمند هندی آثار و کتاب‌هایی نیز با خود آورده بود. آثار وی بعدها از زبان پهلوی و سانسکریت به عربی ترجمه شد. عالمان هندی دیگری در ایران و مراکز علمی آن بودند که به تشویق وزرا و خاندان برمکی و دیگر خاندان‌های فرهنگ دوست ایرانی، در ترجمه و ترویج علوم هندی در جهان اسلام، نقش مهمی ایفا کردند که ذیلاً به چگونگی ارتباط آنها با اسلام و ترجمه‌هایی که از آثار طبی انجام دادند، اشاره می‌کنیم.

در دربار خلافت عباسیان، علاوه بر توجه به طب ایرانی، یونانی و سریانی، روش‌های طبابت هندی نیز متداول بود و علاوه بر استفاده از دانش اطبای یونانی و سریانی، پزشکان ایرانی مستقر در کانون‌های علمی، چون جندی‌شاپور، از خدمات اطبای هندی نیز بهره‌مند می‌شدند و معارف طبی هندیان نیز از طریق کتاب‌هایی که به زبان پهلوی و فارسی درآمده بود و یا مسلمانان، آنها را مستقیماً از آثار قدیم طب هندی، به عربی ترجمه کرده بودند، به جهان اسلام انتقال یافت. مسلمانان و پزشکان دوره خلافت عباسی، از آثار هندیان در علم طب، نظیر کتاب *سموم* از شاناق، کتاب *عاقیر*، کتاب *سسر*، و کتاب *علاجات الحبالی*، کتاب *السكر* و کتابی بنام *التوهم فی الارض* و ... که از آثار مهم طب هندی بودند، استفاده بسیاری کردند.^{۲۲}

مسلمانان، از طریق برخی از پزشکان هندی بیمارستان جندی شاپور، با آثار طبی هندیان آشنا شدند. اصول و تعالیم طب هندی و معالجه بیماران بر اساس آن روش‌ها از عصر ساسانی در آن جا آغاز شده بود و اطبای هندی به طبابت اشتغال داشتند. زمانی که خلفای عباسی برای علاج بیماری به طب روی آوردند، برای به خدمت گرفتن اطبای هندی همانند دیگر اطبای ایرانی، سریانی و نصرانی علاقه‌مند شدند. لذا در مواردی که پزشکان ایرانی و سریانی قادر به درمان بیماری‌ها و دردهای آنان نبودند، از پزشکان هندی می‌خواستند تا با به کارگیری روش‌های درمانی متفاوت، برای بهبودی آنها تلاش کنند.

کنکه، سنگ‌هال و شاناک از پزشکان بنام هندی بودند که روش‌های درمان آنها در دربار خلفای عباسی بسیار در خور توجه بود. آنان، علاوه بر درمان بیماران، به تدوین آثار علمی در طب اقدام نمودند و برخی از آثار هندی را به عربی ترجمه کردند.^{۲۳}

پزشکان مسلمان، آثار و ترجمه‌های طب هندی، به ویژه کتاب‌هایی که درباب گیاه‌شناسی، داروهای گیاهی، داروشناسی و بیماری‌های مختلف بود، مطالعه می‌کردند. گیاه‌شناسان بزرگ مسلمان، نظیر ابن جلجل، با آثار داروشناسی هندیان آشنا بوده‌اند و طبیبان مسلمان، اغلب از طریق هندیان این دانش را به کار بستند و از انواع گیاهان برای درمان بیماری‌های مختلف استفاده کردند. اکثر گیاهانی که کاربرد درمانی داشت، از هندوستان وارد می‌شد و طبیبانی که داروهای گیاهی تجویز می‌کردند به گیاه‌شناسی و داروسازی گیاهی پرداختند و دستور می‌دادند تا این گیاهان از هند جمع‌آوری شود تا با آنها داروهای مورد نیاز بیماران خود را بسازند.

خاندان برمکی در تشویق و ترویج علم پزشکی هندیان همت زیادی به خرج دادند. یحیی ابن خالد برمکی از جمله کسانی بود که دستور داد پزشکان و داروسازان مسلمان، کتاب‌هایی درباب داروشناسی و داروهای گیاهی از زبان‌های سانسکریت، یونانی و فارسی به عربی ترجمه کنند.^{۲۴}

بعدها این علم در اسلام توسعه درخشانی پیدا کرد و طبیبان، داروسازان و گیاه‌شناسانی، هم چون ابن بیطار، ابن جلجل، ابوحنفیه دینوری، ابن سوری و ... علم نبات‌شناسی را به اوج خود رساندند.^{۲۵}

برمکیان ضمن تشویق و ترغیب اطبای هندی برای آمدن به بغداد، به تقویت پزشکی هندی در مقابل طب مسیحی و یونانی پرداختند.^{۲۶} آنان در بغداد بیمارستانی دایر کردند که در آن به اطبای هندی توجه زیادی می‌شد و طب داروسازی هندی متداول بود. علاقه خاندان برمکی گاهی چنان بود که عیناً به حمایت از نظر پزشکان هندی می‌پرداختند؛ بر این اساس، خاندان برمکی، ابن دهن، پزشک معروف هندی را به ریاست بیمارستان خود در بغداد انتخاب کردند. ابن دهن که از نابغه‌های علم پزشکی به شمار می‌رفت، به

زبان‌های فارسی، عربی و سانسکریت تسلط داشت و آثاری از زبان سانسکریت به عربی ترجمه کرد.^{۲۷}

پزشکان هندی در دربار خلافت عباسی

بر اساس آنچه در کتاب ابن ندیم، *طبقات الاطباء* ابن ابی أصیبعه و *تاریخ الحکمای قفطی* نقل شده، اطباء هندی به دربار خلافت عباسی رفت و آمد می‌کردند و گاه از منزلت والایی نیز برخوردار بوده‌اند، برخی از پزشکان معروف آنها عبارت بودند از:

۱- منکة الهندی: از دانشمندان بنام هند در علم طب، فلسفه و ... بوده و به سه زبان عربی، فارسی و هندی تسلط داشته است. منکة در دوره خلافت هارون الرشید و تحت حمایت برمکیان به عراق آمد و در دربار خلافت مقام و منزلت خاصی پیدا کرد. وی، آثاری از زبان هندی (سانسکریت) به فارسی و عربی ترجمه کرده است، زمانی که هارون الرشید به یک بیماری صعب‌العلاج دچار شد منکة خلیفه را درمان کرد و به سبب این خدمت، به دربار وی راه یافت و خلیفه دستور داد تا مقرری ویژه‌ای برای وی در نظر بگیرند. ابن ابی أصیبعه درباره این واقعه آورده است: «و نقلت من کتاب «اخبار هارون الرشید» ان الرشید اعقل علة صعبة فعالجه الاطباء فلم يجد من علته افاقة. فقال له أبو عمرا الاهیجی بالهند طبیب یقال له منکة و هو أحد عبادهم و فلاسفتهم، فلو بعث الیه أميرالمؤمنین فلعل أن الشفاء علی یده. قال فوجه الرشید من حملة و وصله بصلته تعینه علی سفره، فقدم و عالج الرشید فبراً من علة رزقاً واسعاً و أموالاً کافية»^{۲۸}

منکة دارای آثار بسیاری اعم از تالیف و ترجمه می‌باشد. از جمله آثاری که وی از سانسکریت به فارسی ترجمه کرد، کتاب معروف شانقا (شاناک)؛ پزشک، گیاه‌شناس و داروساز معروف هندی است. این کتاب که به نام *سموم و پنج مقاله* معروف است، درباره

انواع زهرها و پادزهرها می‌باشد. این کتاب بعدها از فارسی به عربی ترجمه شد. یک بار، ابوحاتم رازی به دستور یحیی ابن خالد برمکی و بار دیگر، عباس بن سعید جوهری، غلام مأمون، به دستور صاحبش، این کتاب را به عربی ترجمه کردند.^{۳۹} منکه در شناخت گیاهان و خواص دارویی آنها برای رفع مرض‌های گوناگون مهارت بسیار داشته و در ترویج این علم در میان اطبای مسلمان، نقش بسیار مؤثری ایفا کرده است.

۲- شاناق: از طبیبان مشهور هندی بوده که تجربه‌های بسیاری داشته و افراد زیادی را معالجه کرده است. وی در حکمت، نجوم و ... نیز تبحر داشته است. شاناق، در علم سموم و پادزهرها متخصص بوده و کتابش، معروف به *پنج مقاله*، به سموم اختصاص یافته است که شناخته‌ترین اثر در میان اطبای مسلمان بوده است، شاناق، احتمالاً به دربار خلافت عباسی نیامده، زیرا وی از پیشگامان اطبای هندی بوده است، ولی آثار و کتاب‌های وی در مکتب جندی شاپور به فارسی ترجمه شده‌اند و اطبای مسلمان از آنها استفاده می‌کرده‌اند. برخی از آثار مشهور این طبیب هندی عبارتند از:

الف) کتاب *السموم* که پنج مقاله است؛

ب) کتاب *متحل الجوهر*؛

ج) کتاب *فی علم النجوم*.

۳- سنجهل (سنجهل): از دیگر اطبای معروف هند بوده که برخی از آثارش به فارسی یا عربی ترجمه شده و مورد استفاده مسلمانان قرار گرفته است. وی، علاوه بر طب، در علم نجوم نیز تبحر داشته است.^{۴۰}

۴- کنکه: از جمله حکیمان و طبیبان معروف هندی به شمار می‌رود که در علم نجوم نیز مهارت داشته است. ابن ابی اصبیعه درباره وی آورده است:

«کنکه الهندی: حکیم بارع من متقدمی حکماء الهند و اکابرهم، و له نظر فی صناعة

الطب و قوى الأدوية و طبائع المولدات و خواص الموجودات، و كان من أعلم الناس بهيئة العالم و تركيب الأفلاك و حركات النجوم و قال أبو معشر جعفر بن محمد بن عمر البلخي في كتاب الألوفا: ان كنهه هوالمقدم في علم النجوم عند جميع العلماء من الهند، في سالف الدهر».^{۳۱}

از جمله آثار و تألیفات کنکه که مورد توجه مسلمین قرار گرفته است می‌توان به آثار ذیل اشاره کرد:

۱. کتاب النمودار فی الاعمار؛

۲. کتاب أسرار الموالید؛

۳. کتاب القرانات الكبير؛

۴. کتاب القرانات الصغير؛

۵. کتاب الطب و هو یجری مجری کناش؛

۶. کتاب فی التوهم؛

۷. کتاب فی أحداث العالم و الدور فی القران.

۵- صالح بن بهله هندی: از دیگر اطباء توانای هند می‌باشد که به روش‌های طب هندی کاملاً تسلط داشته و حکایت‌های جالبی از وی درباره اعمال و کاربست تجربیات و معالجات در کتاب‌های مورخان علوم اسلامی ذکر شده است. وی تحت حمایت خاندان برمکی بوده و در ایام هارون الرشید به دلیل معالجه ابراهیم بن صالح پسر عم خلیفه، از منزلت و جایگاه خوبی در دربار هارون برخوردار شده است. جعفر بن یحیی برمکی در مقابل شیوه‌های طب رومی از وی در به کارگیری روش‌های طب هندی حمایت می‌کرده است. هارون الرشید برای معالجه ابراهیم بن صالح، به پیشنهاد جعفر بن یحیی برمکی متوجه بهله شد و از وی خواست تا ابن عمش را معالجه کند.^{۳۲}

نظریه‌های طبی و روش‌های درمانی وی در میان مسلمانان تأثیر فراوانی به جا گذاشت و باعث در هم آمیختن روش‌های طب هندی با روش‌های ایرانی و رومی شد. او

به خصوص طب سوزنی را رواج داد. از وی آثار و تألیفاتی بر جای نمانده، اما نظریه‌های وی بر طب اسلامی تأثیر گذار بوده است.

القفطی در *تاریخ الحکما* دربارهٔ صالح بن بهله هندی و روش وی در طبابت، این

حکایت را از عملکرد وی در حضور هارون الرشید ذکر کرده است:

«و عجب خبر وی آن است که «رشید» روزی از روزها هنگامی که مواید پیش آوردند، چون طلب «جبرئیل بن بختیشوع» که طبیب خاص خلیفه بود، کرد و او حاضر نبود. بر وی خشم گرفت و او را نفرین کرد، در این حال، «جبرئیل» حاضر شد. خلیفه پرسید کجا بودی؟ و بر عدم حضور دشنام داد. او عرض کرد که اگر خلیفه به جای آنکه مملوک خود را عتاب می‌فرماید بر «ابراهیم بن صالح» ابن عم خود بگرید همانا لایقتر به مقتضای مقام خواهد بود. خلیفه برآشفته که خبر «ابراهیم بن صالح» چیست؟ عرض کرد که از وی به حالی مفارقت کردم که ظن من آن است که از وقت عشا درنگذرد که وفات یابد! این خبر خلیفه را به جزع آورد و فرمود تا مواید برداشتند و گریستن آغاز نمودند. «جعفر بن یحیی» وزیر، عرض کرد که یا امیرالمؤمنین! «جبرئیل» طبیبی است. طب او بر قوانین روم و «صالح بن بهله» در معرفت قوانین «هند» نظیر «جبرئیل» است در معرفت قوانین «روم»، اگر فرمان باشد، «صالح بن بهله» را بفرستم تا ملاحظه احوال «ابراهیم» نموده خبری باز آورد. پس خلیفه اذن داد و جعفر بیرون آمد. «صالح» را روانه کرد و بعد از زمانی «صالح» باز آمد، «جعفر» به عرض رساند که «صالح» رفت و اینک بازآمده، خلیفه بفرمود تا او را آوردند. و چون خبر پرسیدند عرض کرد که یا امیرالمؤمنین تو امام و مقتدایی! و عقد ولایات قضات، و حکام به فرمان تو می‌شود! و آنچه تو بدان حکم فرمایی، نرسد حاکمی دیگر را که فسخ آن نماید! و من گواه می‌گیرم بر نفس خویش هر کسی را که حاضر مجلس امیرالمؤمنین است بر آنکه هر مملوک که «صالح بن بهله» راست، همگی آزادان باشند، لوجه الله تعالی، و هر دابه که وی را بود حبس (وقف) باشند، فی سبیل الله و هر مال که او را باشد، آن صدقه است بر مساکین، و هر امرأة که او راست،

مطلقه و تطبیقات سه گانه البته، اگر آنکه «ابراهیم بن صالح» را امشب، یا از این علت که وی را عارض است، فوتی روی دهد!

«رشید» را از شنیدن این سخن و این سوگند عجب آمده گفت: یا «صالح»! بر غیب قسم می‌خوری؟

«صالح» گفت: یا امیرالمؤمنین! حاشا که من بر آنچه از من در غیب باشد، قسم یاد کنم، لیکن غیب آن چیزی است که بر وی دلیل نباشد، و اینجا دلیل بین و نشان واضح است. این وقت، اندوه خلیفه زوال پذیرفت، و خاطرش منبسط گردید و رغبت طعام فرمود و نیبذ حاضر کردند و به شرب آن مشغول شد، اما چون (وقت عشا) درآمد ناگاه از جانب صاحب برید، از (بغداد) مکتوبی به خدمت خلیفه رسید که «ابراهیم بن صالح» وفات یافت. خلیفه استرجاع کرد و روی به لوم و توبیخ «جعفر بن یحیی» آورد و لعنت می‌فرستاد «هند» را و طب ایشان را و می‌گفت: و اسوأُتا چه گویند که ابن عم من آنجا تجرع غصص موت می‌کرده باشد و من به شرب نیبذ مشغول بوده‌ام! پس فرمود تا قدری نیبذ با آب نمک ممزوج کردند، و از آن می‌آشامید و قی می‌کرد. چندان که هر طعام و شراب که در این روز خورده بود، برگردانید و چون صبح شد، متوجه خانه «ابراهیم بن صالح» گردید. خدام آنجا خواستند که خلیفه متوجه رواقی گردد که سریرها و مسندها و متکاهها در آن بودند. اقبالی نفرمود و بر شمشیر خود تکیه کرد. بایستاد و گفت: در مصیبت احبّه خوشنما نیست که آدمی جز به فراش نشیند بر چنینی این مساند و متکاهها را!

و بر روی فرش نشست. و از آن روز سنتی شد «بنی العباس» را که در اوقات مصایب بر روی فرش نشینند و «صالح بن بهله» در برابر «رشید» استاده نه او و نه غیر او هیچ کس به هیچ کلمه متکلم نمی‌بودند، تا آنکه رایحه مجمرها بلند گردید. این وقت «صالح بن بهله» آواز برآورد که الله الله! یا امیرالمؤمنین! از آنکه حکم کنی به طلاق ازدواج من. پس تزویج کنندیشان را کسان، و حال آنکه حلال نباشند ایشان را. و الله الله! یا امیرالمؤمنین! از آنکه بیرون آری مرا از نعمتی که در آنم، بی‌آنکه مرا حثی لازم شده باشد. الله الله! یا امیرالمؤمنین! از آنکه ابن عم خود را زنده دفن نمایی! و الله که «ابراهیم

بن صالح» نمرده. این قدر مرا رخصت فرمای، تا بروم و در وی نظری کنم. اما از خلیفه التفاتی به سخن وی ظاهر نمی‌باشد و «صالح» این سخنان را چند بار به آواز بلند به ادا رسانید، تا خلیفه فرمان داد که داخل شود. و چون «صالح» داخل شد. زمانی برنیامده صیحه تکبیر جماعت (که بر سر ابراهیم حاضر بودند) بلند شد و «صالح» بیرون دوید تکبیر گویان و گفت: یا امیرالمؤمنین! برخیز تا عجیب‌ترین امری مشاهده فرمایی! پس «رشید» برخاست و با جماعتی از خواص داخل شد و «صالح» سوزنی که با خود داشت، بیرون آورد، در میان ناخن ابهام دست چپ و گوشت آن فرو برد. دیدند که «ابراهیم» دست خود باز کشید.

«صالح» گفت: یا امیرالمؤمنین! میت احساس وجع می‌کند و دیگر گفت: یا امیرالمؤمنین! خوف آن دارم که اگر بر این حال او را معالجه کنم و او با خویشتن آید، پس خود را در کفن و یا رایحه حنوط ببیند دلش بترقد و آن وقت به مردن حقیقی بمیرد. مصلحت آن است که بفرمایی تا کفن از وی باز کنند. و در شستن بدن او از آثار حنوط، مبالغت نمایند. و جامه‌های معتاد پوشانیده در خوابگاه معتاد بخوابانند. آن وقت بر من است که معالجت کنم او را در حضور امیرالمؤمنین، چنانکه در ساعت با امیرالمؤمنین به سخن در آید!

«ابوسلمه» راوی این حکایت گوید که «رشید» مرا فرمود تا جمیع آنچه «صالح» گفت به عمل آورم، از نزع کفن و پوشاندن ثیاب معهود و نقل وی به خوابگاه معتاد. بعد از این «رشید» روان شد در نهایت مسرور و من در خدمتش بودم، تا به بالین «ابراهیم» آمد و «صالح» بفرمود تا از خزانه قدری «کندس» و منفخه بیاوردند و از آن کندس در بینی وی بدمید و به قدر سدس، ساعتی بیش برنیامد که بدنش به حرکت آمد. پس عطسه‌ای بزد و راست بنشست و چون خلیفه را بر بالین خویش دید، (در دست و پایش افتاد). خلیفه سرش در کنار گرفت و گفت: از حال خود ما را خبر ده!

گفت: یا امیرالمؤمنین بیش از این نمی‌دانم که مرا خوابی گرفت خوابی که هرگز بخاطر ندارم که بدان لذت خوابی کرده باشم. اما در خواب دیدم که سگی متوجه من

است. دستی بر او افشاندم که از خودش دور کنم. ابهام دست چپ مرا بگزید، همچنانکه به آن گزیدن بیدار شدم و طرفه آنکه وجع آن را اکنون که بیدارم، نیز احساس می‌کنم و اشاره کرد به همان انگشت که «صالح بن بهله» سوزن در آن فرو برده بود.

بالجمله «ابراهیم» بعد از این قضیه، زمانی دراز زندگانی یافت. تزویج «عباسه بنت مهدی» و حکومت «مصر» و «فلسطین»، جمله اینها، وی را بعد از این قضیه واقع شد و عاقبت در مصر وفات یافت و قبر وی در آنجاست»^{۳۳}.

ابن عبری در کتاب *مختصر الدول* درباره این حکایت چنین آورده است: «از جمله پزشکان زمان رشید، صالح بن بهله بوده است، که یک روز که برای رشید غذا آوردند او طبق عادت منتظر بختیشوع بود که در سر سفره حاضر شود. دستور داد او بیاید اما او را نیافتند. رشید او را لعنت می‌کرد و به او بد می‌گفت همان طوری که او داشت بد می‌گفت بختیشوع وارد شد، رشید پرسید کجا بودی او خبر بدی را برای رشید نقل کرد و چنین گفت: بهتر است امیرالمؤمنین از بد گفتن من خودداری کند و برای پسرعمویش ابراهیم ابن صالح گریه کند. رشید موضوع مربوط به ابراهیم را پرسید، بختیشوع گفت: هنگام نماز عشاء از نزد ابراهیم بیرون آمده است در حالی که ابراهیم مختصر رمقی داشته و ساعات‌های آخر عمر خود را می‌گذرانده است. رشید اظهار ناراحتی کرد و دستور داد تا سفره را بردارند و گریه‌اش زیاد شد و از جعفر بن یحیی برمکی خواست که آن پزشک هندی را برای ابراهیم بفرستد و نبض او را بگیرد و معاینه کند. او رفت و پس از معاینه برگشت و چنین گفت: اگر او به این مرض بمیرد تمامی زنان [من] به طور قطع و یقین سه بار مطلقه باشند، چون شب هنگام نماز عشاء رسید قاصدی آمد و خبر درگذشت ابراهیم را به رشید داد. رشید شروع کرد به لعنت و نفرین فرستادن به هر چه هندی و هر چه پزشک هندی است. صالح به حضور رشید آمد و گفت: از خدا بترسید و او را زنده به خاک نسپارید به خدا پسرعموی تو نمرده است. بیا تا امر عجیبی را به تو نشان بدهم، رشید و گروهی از خواص او به همراه پزشک بر بالین ابراهیم حاضر شدند. صالح سوزنی

که همراه داشت بیرون آورد و آن را زیر ناخن انگشت ابهام دست چپ ابراهیم فرو برد در نتیجه ابراهیم دست خود را عقب کشید و مجدداً به طرف بدنش دراز کرد. صالح خطاب به رشید گفت: ای امیرالمؤمنین آیا مرده نیروی حس دارد و درد احساس می‌کند. آنگاه مقداری از انفیه در بینی او پاشید و حدود یک ششم ساعت صبر کرد آنگاه بدنش به حرکت و اضطراب درآمد و عطسه کرد و نشست و با رشید صحبت کرد و دست او را بوسید. رشید موضوع را از او پرسید، او در جواب گفت: خوابیده بود و هیچ به یاد ندارد که تا کنون چنین خواب خوبی کرده باشد و به این خوبی توانسته باشد بخوابد و نیز خواب دیده است که سگی به او حمله کرد او با دست سگ را از خود دور می‌کند سگ انگشت ابهام دست چپش را گاز گرفته و او متوجه آن انگشت شد که هنوز در آن احساس درد می‌کرد و محل سوزن را به رشید نشان داد. ابراهیم پس از این واقعه مدت‌ها زنده بود و حاکم مصر شد و در آنجا مرد و قبر او همانجاست.^{۳۴}

۶- ابن دهن: او از اطبای معروف هند در دربار عباسیان و یکی از مترجمان آثار هندی به حساب می‌آید. ابن دهن از پزشکان تحت حمایت خاندان دانش پرور برمکیان بود، وی علاوه بر این که آثاری از طب هندی، مانند *استانکرالجامع* و کتاب *سند ستاق* (صفوة النجح) را از سانسکریت به عربی برگرداند،^{۳۵} به عنوان یک پزشک مبرز عمل کرد. بنا بر آن چه ابن ندیم در *الفهرست* آورده، او مسئولیت بیمارستان بزرگ برمکیان را نیز در بغداد برعهده داشته است.^{۳۶} این بیمارستان از جمله بیمارستان‌های معروف عراق بوده که خاندان برمکی تأسیس کرده بودند.^{۳۷} و به سبب علاقه‌ای که به فرهنگ و دانش ایرانی و هندی داشتند، سعی می‌کردند از اطبای ایرانی و هندی استفاده نمایند.

۷- جودر: طیب و فیلسوف معروف هندی که از طبیبان حاذق دوره خویس بوده است. وی با آثار و تألیفاتی که از خود به جا گذارده، بر طب اسلامی تأثیر گذاشته است. از جمله آثار او که به عربی ترجمه شده، کتاب *الموالید* است.

از دیگر پزشکان هندی تاثیرگذار بر طب اسلامی که برخی نیز به دربار خلفا و مراکز

اسلامی رفت و آمد می‌کردند، عبارتند از:

۸. بارکهر = باریکر؛

۹. راحه؛

۱۰. صکة؛

۱۱. انکرزنکل = قلیرفل؛

۱۲. جیهر؛

۱۳. اندی؛

۱۴. جاری؛

۱۵. داهر؛

۱۶. آنکو؛

۱۷. سندباز؛

از این دانشمندان که دارای تألیف‌هایی دربارهٔ طبابت و داروسازی اسلامی بوده‌اند، آثاری بر جای نمانده یا مورخان اسلامی از آن‌ذکری به میان نیاورده‌اند و فقط به نام آنان اشاره شده است.^{۳۸}

فهرست آثار طبی هندیان که به جهان اسلام انتقال یافت

ارتباطات نزدیک ایرانیان و هندیان از زمان‌های قدیم، به خصوص در عصر ساسانیان، باعث شد که آثار طبی هندیان و پزشکان هندی برای مراکز علمی ایران پیش از اسلام آشنا باشد و پاره‌ای از تجربه‌ها و روش‌های آنها وارد ایران گردد. در دورهٔ خسرو انوشیروان که جندی شاپور به عنوان یک مرکز علمی و طبی برجسته و بیمارستان معروفش توانست برخی از اطباء هندی را جذب کند؛ انجمن‌های پزشکی دربار شاهان ساسانی عضویت آنان را بپذیرد و از دیدگاه‌های آنها در این خصوص استفاده کند. هم‌چنین، آثاری از سانسکریت به فارسی ترجمه شد. میراث جندی شاپور مسیر ارتباطی مهمی بود که زمینهٔ

انتقال دانش طبابت هندیان را به بغداد فراهم نمود. پس از آن که ضرورت توجه به علوم بیشتر شد، این میراث مورد توجه خلفای عباسی قرار گرفت و طب هندی و پزشکان هند به عنوان یکی از اجزای اصلی مکتب پزشکی جندی شاپور به بغداد انتقال یافت. بنابراین، ترجمه آثار طبی هندیان، اغلب از دو طریق و با دو زبان صورت گرفته است: نخست، از طریق مراکز علمی ایران و زبان فارسی و دانشمندان ایرانی که به عنوان رابط میان طب هندی با طب اسلامی و یونانی عمل کردند و جندی شاپور در رأس آن مراکز قرار داشت و دوم، از طریق ارتباط مستقیم و به وسیله زبان سانسکریت انجام شد؛ ترجمه آثار هندی به عربی به همت پزشکان هندی یا ایرانیانی که به آن زبان مسلط بودند، صورت پذیرفت. از این رو، آثار و تالیف‌های زیادی از هندی و فارسی که هر دو انتقال دهنده دانش طب هندیان بودند، به عربی ترجمه شد. این آثار بعدها در شکل‌گیری آراء پزشکان بزرگ اسلامی، به ویژه در طب گیاهی، داروشناسی، طب سوزنی و سم‌شناسی بسیار مؤثر افتاد و طب هندی در کنار سایر مکتب‌های بزرگ طبی، چون یونانی، رومی، ایرانی و مصری در آثار دایرة المعارف نویسان بزرگ طب اسلامی، چون رازی و ابن سینا، تجلی پیدا کرد.^{۳۹}

برخی از آثار عمده هندی که از زبان سانسکریت یا فارسی به دنیای اسلام راه یافته و بر طب اسلامی تأثیر گذار بوده‌اند، به شرح ذیل می‌باشد:

۱. *رأی الهند فی اجناس الحیة و سموها*؛

۲. *التوهم فی الامراض و العلیل*؛

۳. *السكرالهند*؛

۴. کتاب *سسرود* در علم پزشکی که به وسیله منکه ترجمه شده است؛

۵. *اسماء عقاقیر الهند*؛ این کتاب اثر جامعی درباره گیاهان دارویی و خواص درمانی

آنها بوده و منکه آن را برای اسحق بن سلیمان بن علی الهاشمی، در روزگار هارون الرشید به عربی ترجمه کرده است.

۶. *استانکر الجامع*؛ این کتاب را ابن دهن، پزشک هندی و رئیس بیمارستان برمکیان، به خواهش آنان به عربی ترجمه کرده است.
۷. *صفوة النجیح*؛ این اثر را نیز ابن دهن به عربی برگردانده است.
۸. کتاب *علاجات الحبالی للهند*؛ اثری درباره بیماری‌های زنان و روش مداوای آنها می‌باشد و نام مترجم آن معلوم نیست.
۹. کتاب *رؤسا الهند فی علاجات النساء*؛ این اثر نیز که نام مترجم آن مشخص نیست، درباره امراض زنان و چگونگی معالجه آنها بوده است.
۱۰. کتاب *مختصر الهند فی العاقیر*؛ کتابی است که درباره گیاه‌شناسی و آثار دارویی آنها تالیف شده و معلوم نیست چه کسی آن را ترجمه کرده است.
۱۱. کتاب *سیرک الهندی*؛ اثری در پزشکی بوده که ابتدا ایرانیان آن را به فارسی ترجمه کردند و بعداً عبدالله بن علی آن را از فارسی به عربی ترجمه کرد.
۱۲. کتابی در تشخیص بیماری‌های مختلف و طرز معالجه آنها؛ این اثر به دستور یحیی ابن خالد برمکی از سانسکریت به عربی ترجمه شده است.
۱۳. کتاب *ما اختلف فیہ الروم و الهند فی الحار و البارد و قوی الادویه*؛ اثری درباره اختلاف نظرهای اطباء هندی، یونانی و رومی درباره گرمی و سردی و داروهای گیاهی شفا بخش بوده است.
- علاوه بر آثار فوق، آثار دیگری نیز از هندی به عربی ترجمه شده است که فهرست دقیقی از آنها در دست نیست^{۴۰} ابن ندیم، قفطی و ابن ابی أصیبعه، فهرست‌های گوناگونی از کتاب‌های طبی ارائه داده‌اند. برای جلوگیری از تکرار آن اسامی و اشتباه نکردن در تطبیق آنها، فهرست آثار طبی کتاب ابن ندیم که در مقایسه با فهرست‌های دیگر کامل‌تر بود را در ذیل می‌آوریم.
- ابن ندیم در کتاب *الفهرست*، از آثار طب هندی که به زبان عربی ترجمه شده و مورد

توجه علمای طب در اسلام قرار گرفته‌اند به شرح ذیل نام می‌برد:

۱. کتاب سسر؛
۲. کتاب استانکرد؛
۳. کتاب سیرک؛
۴. کتاب سندستاق؛
۵. کتاب مختصر للهند فی العاقیر؛
۶. کتاب علاجات الحبالی للهند؛
۷. کتاب توفشتل؛
۸. کتاب رؤساء الهندیة فی علاجات النساء؛
۹. کتاب عشر مقالات؛
۱۰. کتاب لسکر للهند؛
۱۱. کتاب اسماء عقاقیر الهند؛
۱۲. کتاب رأی الهند فی أجناس الحیات و سمومها؛
۱۳. کتاب التوهم فی الأمراض و العلیل لتوفشتل الهندی.^{۴۱}

نتیجه

سرزمین هندوستان یکی از کانون‌های مهم و درخشان در حوزه‌های مختلف علمی در دوره باستان بوده است و دانش پزشکی هندی یکی از شاخه‌های ریشه‌دار علمی آن دیار به حساب می‌آمده که از قدیم الایام با آموزه‌های دینی هندوان، و در ابتدایی‌ترین صورت خود با جادوگری و خرافات پیوند داشته است. ویژگی‌های طبیعی، محیطی و جغرافیایی هندوستان و بهره‌مندی از پوشش طبیعی و گیاهی متنوع، از همان دوره‌های نخست باعث

شکل‌گیری گونه‌هایی از طب هندی شد که به صورت‌های جادوگری، روح‌درمانی، طب سوزنی و طب گیاهی بروز کرد. این شکل‌های مختلف از طبابت در دوران باستان، از هند به سایر کانون‌های فکری و فرهنگی نفوذ کرده از جمله این کانون‌ها و مراکز علمی کهن که با هندوستان رابطه‌ای وسیع داشت، ایران زمین و بین‌النهرین بود. میراث طب هندی‌ها، به ویژه از دوره ساسانیان و حکومت خسرو انوشیروان به کانون‌های بزرگ علمی ایرانیان، از جمله مکتب جندی شاپور راه یافت و با شاخه‌ها و مکتب‌های طب رایج در این مدرسه تلفیق پیدا کرد یا بر آنها تأثیر گذاشت؛ به طوری که به خوبی می‌توان آثار نفوذ طب هندی را بر مکاتب طب یونانی، بابلی و ایرانی بازشناخت.

با ظهور اسلام و گسترش قلمرو فتوحات اسلامی، علاوه بر بهره‌مندی مسلمانان از این دانش، از طریق کانون‌های تحت نفوذ طب هندی، با فتح هند نیز آثار و اندیشه‌های طب هندی‌ها به دربار خلافت اسلامی راه یافت، اما انتقال میراث طب هندیان، به ویژه از طریق کانون‌های علمی ایران باستان، مخصوصاً جندی شاپور بسیار مؤثر بود.

یکی از تأثیرات جدی و پایدار مکتب جندی شاپور، انتقال اکثر دانش‌های دوره باستان به عالم اسلام بود. پیوند دادن شاخه‌های مختلف و عمده علم؛ یعنی ریاضی، نجوم، فلسفه و طب، و چگونگی انتقال هر یک از آنها خود حکایت‌های مفصلی دارد، اما انتقال دانش طب هندی از طریق مکتب جندی شاپور، یکی از دست‌آوردهای این مکتب برای جهان اسلام و دانش پزشکی اسلامی بود و باعث رشد و رواج صورت‌های مختلف دانش پزشکی هندیان، نظیر طب گیاهی، طب سوزنی و طب روحی در میان مسلمانان شد، لذا ایران از کانون‌های مهم انتقال دانش طب هندی به جهان اسلام به شمار می‌آید. ایران زمین از دوره کهن، پیوند عمیقی به لحاظ نژادی، تاریخی و سیاسی با سرزمین هندوستان داشته و هر دو حوزه تمدنی ایرانی و هندی، تأثیراتی متقابل و پایدار بر فرهنگ یک‌دیگر گذاشته‌اند، هم زمان با تأسیس مکتب علمی جندی شاپور در جنوب ایران و از زمان خسروانوشیروان، حوزه جندی شاپور شاهد حضور جدی دانشمندان هندی بود و شاخه‌هایی از علوم هندی، از جمله نجوم و طب هندی سخت مورد توجه پادشاهان و دانشمندان

ایرانی واقع شد. خسرو انوشیروان به سبب علاقه‌اش به طب و داستان‌های حکیمانه هندیان، جمعی از دانشمندان ایرانی را به سرپرستی برزویه طبیب به هندوستان فرستاد تا شیوه‌های درمانی، به ویژه طب گیاهی و سوزنی آنان را مطالعه و بررسی کنند. در نتیجه این سفر، جمعی از دانشمندان و طبیبان هندی راهی ایران شدند و برخی از آثار علمی آن دیار نیز به ایران آورده شد. آن علما در حوزه علمی جندی شاپور مشغول فعالیت علمی شدند و باعث رونق طب هندی و شیوه‌های درمانی آن، در جندی شاپور شدند. این نسل از طبای هندی تا فتح ایران به دست مسلمانان، هم‌چنان در آن مرکز باقی ماندند. و پس از آن که مسلمانان از دست‌آوردهای علمی مکتب جندی شاپور بهره‌مند شدند، طب هندی و طبای آن نیز همپای طب ایرانی و یونانی، مورد توجه خلفای مسلمان قرار گرفت. از زمان هارون الرشید شیوه‌های طب هندی که در مکتب جندی شاپور رایج بود، به دربار خلفای عباسی راه یافت؛ بدین سبب، جندی شاپور واسطه العقد انتقال طب هندی به عالم اسلامی گردید و پزشکان متعدد هندی، مشاوران بزرگ پزشکی خلفای عباسی شدند. خاندان‌های بزرگی، مانند برمکیان، از دانشمندان طبیب هندی حمایت می‌کردند و شیوه‌های درمانی آنها را می‌ستودند؛ از این رو، آثار زیادی از طب هندی از زبان‌های سانسکریت و پهلوی ساسانی، به عربی ترجمه شد و بدین ترتیب، دانش طب، به واسطه مکتب جندی شاپور، سهم مهمی در شکوفایی علم پزشکی عالم اسلامی ایفا کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. محمود نجم‌آبادی، *تاریخ طب در ایران*، (تهران، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۷۱) ج ۱، ص ۳۵-۳۶.
۲. ابن ابی‌أصیبعه، *عیون الأنساء فی طبقات الاطبا*، ضبطه و صححه، و وضع فهرسه محمد باسل السود، (بیروت، منشورات محمد علی بیضون، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ / ۱۹۹۸) ص ۲۳-۲۴.
۳. نجم‌آبادی، *پیشین*، ص ۳۷.
۴. همان، ص ۴۳.
۵. ابن ابی‌أصیبعه، *پیشین*، ص ۲۳ - ۲۴.
۶. جورج سارتن، *تاریخ علم*، ترجمه احمد آرام (تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۷ش) ص ۳۳۹.
۷. در این زمینه نگاه کنید به: نجم‌آبادی، *پیشین*، ص ۸۶ - ۳۷۸.
۸. جرجی زیدان، *تاریخ تمدن اسلامی*، ترجمه علی جواهر کلام (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲) ص ۵۴۹.
۹. نجم‌آبادی، *پیشین*، ص ۱۱۲.
۱۰. ادوارد براون، *تاریخ طب اسلامی*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ش) ص ۵۴.
۱۱. محمد محمدی‌ملایری، *فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی* (تهران، انتشارات طوس، ۱۳۷۴) ص ۲۴۳ - ۲۴۴.
۱۲. حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، *شاهنامه*، تصحیح ژول مل، چاپ چهارم (تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۱) ج ۶، ص ۱۸۹۷ - ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ - ۱۹۳۳.

۱۳. ، نجم‌آبادی، پیشین، ص ۳۷۵ - ۳۷۷.
۱۴. بهله هندی، یکی از نزدیکان هارون الرشید را از طریق کاربرد این روش معالجه کرد و حیرت همگان را برانگیخت، در این باره رجوع کنید به: جمال‌الدین ابوالحسن القفطی، *تاریخ الحکما*، به کوشش بهمن دارایی (تهران، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۷۱) ص ۲۹۹ - ۳۰۰؛ ابن ابی‌أصیبعه، پیشین، ص ۴۳۷ - ۴۳۹.
۱۵. عبدالله بن مقفع، *آثار ابن المقفع*، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹)، ص ۳۳ - ۴۲؛ و نیز محمدی ملایری، پیشین، ص ۲۴۳ - ۲۴۴.
۱۶. القفطی، پیشین، ص ۱۸۲ - ۱۸۴؛ نجم‌آبادی، پیشین، ص ۴۰۳ - ۴۰۴.
۱۷. القفطی، پیشین، ص ۴۸۴ - ۴۸۵.
۱۸. براون، پیشین، ص ۴۳ - ۴۴؛ و نیز نگاه کنید به حکایت حارث بن کلدّه و نضر بن حارث در قفطی، پیشین، ص ۲۲۲ - ۲۲۴.
۱۹. همان، ص ۲۲۴.
۲۰. براون، پیشین، ص ۴۵.
۲۱. نجم‌آبادی، پیشین، ص ۳۵.
۲۲. در این باره نگاه کنید به: ذبیح‌الله صفا، *تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا قرن چهارم* (تهران، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۶۹) ص ۱۲۰ - ۱۲۱.
۲۳. زیدان، پیشین، ص ۵۴۹.
۲۴. همان، ص ۶۰۶ - ۶۰۷.
۲۵. در این خصوص نگاه کنید به: عبدالحسین زرین کوب، *کارنامه اسلام* (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹ ش) ص ۶۰ - ۶۴.
۲۶. ابن ابی‌أصیبعه، پیشین، ص ۴۳۷.
۲۷. زیدان، پیشین، ص ۶۰۸.
۲۸. ابن ابی‌أصیبعه، پیشین، ص ۴۳۷.
۲۹. همان، ص ۴۳۶.

۳۰. همان، ص ۴۳۵.
۳۱. همان.
۳۲. در این زمینه بنگرید: به القفطی، پیشین، ص ۴۰۳؛ ابن ابی اُصیبعه، پیشین، ص ۴۳۷-۴۳۹.
۳۳. القفطی، پیشین، ص ۱۹ - ۳۰۳.
۳۴. ابوالفرج (ابن عبری)، تاریخ مختصر الدول، ترجمه دکتر محمد علی تاج‌پور و دکتر حشمت‌الله ریاضی (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴ ش) ص ۱۹۴ - ۱۹۵.
۳۵. ابن ندیم، الفهرست، اعتنی بها و علق علیها الشیخ ابراهیم رمضان (بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷ م) ص ۳۰۴.
۳۶. همان، ص ۳۰۴؛ صفا، پیشین، ص ۸۹.
۳۷. احمد عیسی بیگ، تاریخ بیمارستان‌ها در اسلام، ترجمه دکتر نورالله کسائی (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷) ص ۱۱۱؛ ابن ندیم، پیشین، ص ۳۰۴.
۳۸. ابن ابی اُصیبعه، پیشین، ص ۴۳۵؛ زیدان، پیشین، ص ۵۷۶؛ زین‌العابدین قربانی، تاریخ و فرهنگ اسلامی، (قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵) ص ۲۸۲ - ۲۸۳.
۳۹. درباره تلفیق مکتب‌های طبی در علم پزشکی اسلامی نگاه کنید به: زرین کوب، پیشین، ص ۵۲ - ۵۹.
۴۰. درباره طب هندی و آثار آن در تمدن اسلامی، نگاه کنید به: ابن ابی اُصیبعه، پیشین، ص ۴۳۴ تا ۴۵۰؛ ابن ندیم، پیشین، ص ۳۶۴؛ جرجی زیدان، پیشین، ص ۵۷۶ - ۵۷۷.
۴۱. درباره فهرست آثار هندی، نگاه کنید به: ابن ندیم، پیشین، ص ۳۶۴.

منابع

- ابن ابی اُصیبعه، عیون الانساء فی طبقات الاطباء، ضبطه و صححه و وضع فهارسه محمد باسل السود (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ / ۱۹۸۸ م).
- ابن مقفع، عبدالله، آثار ابن المقفع (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹).
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، اعتنی بها و علق علیها الشیخ ابراهیم رمضان (بیروت،

- دارالمعرفه، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷ م).
- ابوالفرج (ابن عبری)، *تاریخ مختصر دول*، ترجمه دکتر محمد علی تاج‌پور و دکتر حشمت‌الله ریاضی، (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴).
- براون، ادوارد، *تاریخ طب اسلامی*، ترجمه مسعود رجب نیا، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲).
- زرین کوب، عبدالحسین، *کارنامه اسلام* (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۹).
- زیدان، جرجی، *تاریخ تمدن اسلامی*، ترجمه علی جواهر کلام (تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۲).
- سارتن، جورج، *تاریخ علم*، ترجمه احمد آرام (تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۷ ش).
- صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا قرن چهارم* (تهران، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۶۹).
- عیسی بیگ، احمد، *تاریخ بیمارستان‌ها در اسلام*، ترجمه دکتر نورالله کسای، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱).
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم، *شاهنامه*، تصحیح ژول مل، چاپ چهارم، (تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۱).
- قربانی، زین‌العابدین، *تاریخ و فرهنگ اسلامی* (قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵).
- القفطی، جمال‌الدین ابوالحسن، *تاریخ الحکما*، به کوشش بهمن دارابی (تهران، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۷۱).
- محمدی ملایری، محمد، *فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی*، (تهران، طوس، ۱۳۷۴).
- نجم آبادی، محمود، *تاریخ طب در ایران* (تهران، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۷۱).